
عکس: ایران


حسن همایون
روزنامه نگار

سپیده نیک‌رو سال یک‌هزار و سیصد و شصت و سه، در تهران به دنیا آمده است. او دانش‌آموخته کارشناسی ارشد ادبیات است. با وی درباره مجموعه شعر «درخت سؤال نمی‌کند، می‌افتد»، گفت‌وگو کردیم. این کتاب را نشر چشمه منتشر کرده است. این شاعر جوان معتقد است: «نیازی نمی‌بینم وجوه زنانه را در وجودم پر رنگ‌تر از آن چیزی که هست به نمایش بگذارم. مرسوم است که امروزه منتقدان میزان زنانگی را می‌سنجند. در شعرها واژه‌های ویژه و احساس‌های ویژه زنانه نام گرفته‌اند. شاید یک‌جور «زنانه‌سنج» اختراع شده و بر اساس آن به شعر زنان نمره می‌دهند. من این نگاه و این اجبار را بر گُرده‌ام احساس می‌کنم اما لزومی نمی‌بینم به آن تن بدهم.» گفت و گو با این شاعر جوان را بخوانید.

گفت‌وگو با سپیده نیک‌رو درباره کتاب شعر تازه‌اش

آقایان منتقد «زنانه‌سنج نویسی» اختراع کرده‌اند!

■ «درخت سؤال نمی‌کند، می‌افتد» در سه فصل تدوین شده است، مبنای تفکیک شعرها چه بود؟

هنگام جمع‌آوری و ویرایش شعرها بنا به دوره‌های زمانی و ماهیت شعرها تصمیم گرفتم شعرها را در سه فصل گوناگون تقسیم‌بندی کنم. فصل نخست که «درخت سؤال نمی‌کند، می‌افتد» نام دارد حاصل نگرش من به هستی و کلان روایت‌هایی چون مرگ است. این فصل در واقع نگاهی به تقابل منِ درونی انسان در برابر پدیده‌هاست و به دلیل اتفاق‌های تاریخی که در دوره زمانی سرایش شعرها به وقوع پیوسته پدیده‌های بیرونی اغلب در فضایی میان مرگ و زندگی معلق‌اند و روایت شعرها اغلب روایتی در میان دو سکوت است. یعنی شعر، ناگهان از وسط ماجرا شروع می‌شود تکه‌ای از ماجرا را به تصویر می‌کشد و بعد پایان می‌یابد بی‌آنکه روایت تمام شده باشد. البته این خصوصیت در بعضی شعرها پر رنگ‌تر است و در بعضی نه. فصل دوم «برای دوست داشتنت برمی‌گردم» چنان‌که از نامش پیداست حاصل ارتباط و تقابل من با دیگری است و موضوع و ماهیت شعرها به رابطه‌ای انسانی منوط است. حضور دوم شخص مفرد در این فصل بیش از فصل قبلی است و این دوم شخص همه جا جایگاه معشوق را دارد. روایت‌های بخش دوم با وجود شباهت نسبت به فصل اول، کمتر تصویر محور هستند و از لحاظ موسیقی اغلب بافت ملایم‌تری دارند. فصل سوم «خورشید از نام کوچک من حرف می‌زند» در واقع شعرهای کوتاه هایکو مانند هستند که از نظر نوع تخیل و تصاویر مشابه فصل اول است اما از نظر فرم، فشرده‌تر و کوتاه‌ترهستند.

■ بر خلاف عنوان کتاب «درخت سؤال نمی‌کند، می‌افتد» غالب شعرهای این مجموعه اجرای ساده‌ای دارد دلیل انتخاب این عنوان، چه بود؟

عنوان کتاب، گویای نحوه اجرای شعرهاست اول اینکه عنوان «درخت سؤال نمی‌کند، می‌افتد» حاوی چند گزاره است که ساده‌ترین آنها، تشخص یافتن درخت است. مانند بیش‌تر پدیده‌های طبیعی که در مجموعه زنده شده‌اند و مثل بیش‌تر آنها نماد چیزهایی غیر از خودش است. دوم اینکه معنای این گزاره، بدیهی است اما جذابیت آن این است که نخستین بار است که به این شکل به آن توجه شده، بدیهی است که درخت سؤال نمی‌کند. بدیهی است که می‌افتد. در برابر چه؟ حالا خواننده مجبور است به این‌ها فکر کند. در شعرها هم همین اتفاق می‌افتد. در شعر نخست، نخستین گزاره این است «آیا به چشم سقف/ من بیش‌تر از کله‌ای که راه می‌رود هستم؟» به خودی خود حرف تازه‌ای نیست اما مفهوم و زاویه دید جدیدی است و فکر می‌کنم این وحدت فرم و محتوا در نام و خودِ مجموعه وجود دارد. پیوندهای دیگری هم هست که بیش‌تر مفهومی است و مجال بحث طولانی می‌طلبد که گمان کنم اینجا مجال آن نیست.

در فصل نخست مجموعه، عمده شعرها روایت «فقدان» و «فراق» را دستور کار قرار می‌دهد و برخلاف شعرهای فصل دوم که خرده‌روایت‌هایی از وصال است.

این دسته بندی را به این شکل نمی‌پذیرم. فراق در هر دو بخش اول و دوم، با تفاوت‌های معنایی وجود دارد. یعنی این‌طور نیست که در بخش اول اثری از فراق نباشد؛ اما قطعاً شعرهایی که خرده‌روایت‌هایی از وصال دارند در فصل دوم جای گرفته‌اند. تفاوت فراق در بخش اول و دوم از آنجا ناشی می‌شود که فراق بخش اول عمومی‌تر و اجتماعی‌تر است و حتی آنجا که در عرصه یک رابطه رخ می‌دهد بنا به اجباری اجتماعی است. فراق بر اثر مرگ، جنگ، گلوله و... در واقع هدف از بیان آن، بیان فراق نیست بیان آن اجبار است. اما در بخش دوم فراق همان فراق معمول و مرسوم در رابطه‌های انسانی است، تکلیف آن بین دو نفر و گاه در یک «پراید» روشن می‌شود و نقش انتخاب دو نفر در آن پر رنگ‌تر است.

■ بازتاب تجربه‌های زیست زنانه شاعر در این مجموعه بر خلاف بسیاری از شعرهای زنان چندان پررنگ نیست، وجه انسانی و زنانه شعرهای مجموعه متعادل است، نظر شما چیست؟

نیازی نمی‌بینم وجوه زنانه را در وجودم پر رنگ‌تر از آن چیزی که هست به نمایش بگذارم. مرسوم است که امروزه منتقدان میزان زنانگی را می‌سنجند در شعرها، واژه‌های ویژه و احساس‌های ویژه زنانه نام گرفته‌اند. شاید یک‌جور «زنانه‌سنج» اختراع شده و بر اساس آن به شعر زنان نمره می‌دهند. من این نگاه و این اجبار را بر گُرده‌ام احساس می‌کنم اما لزومی نمی‌بینم به آن تن بدهم. در اغلب شعرها با دید یک زن و یک انسان نگاه کرده‌ام چون من هر دوی این‌ها هستم. در شعرهای عاشقانه مطمئناً نگاه زنانه پررنگ‌تر است یا در شعرهایی که به مسائل زنانه پرداخته شده مثل برخی شعرها. اما در همه جا آن احساس و نگاهی که در درونم بوده سروده‌ام و می‌خواهم یادآورم شوم آن‌چه دیگران می‌خواهند از یک زن بشنوند لزوماً آن چیزی نیست که او مایل است بگوید یا دید یک زن و یک انسان نگاه کرده‌ام چون من هر دوی این‌ها هستم. در شعرهای عاشقانه مطمئناً نگاه زنانه پررنگ‌تر است یا در شعرهایی که به مسائل زنانه پرداخته شده مثل برخی شعرها. اما در همه جا آن احساس و نگاهی که در درونم بوده سروده‌ام و می‌خواهم یادآورم شوم آن‌چه دیگران می‌خواهند از یک زن بشنوند لزوماً آن چیزی نیست که او مایل است بگوید. هنوز به آن فکر می‌کنم. رفتنِ ما گاهی غمگین‌کننده است اما مأیوسم نمی‌کند. گمان می‌کنم تا آنجا که می‌توانیم باید زنده بمانیم و زندگی کنیم. این چیزی است که از حضور سایه‌به‌سایه مرگ یاد گرفته‌ام. در بیشتر شعرها هم هر جا سخن از مرگ است از زندگی هم هست. البته اغلب در قالب نمادهایی مثل ماهی یا آب و... دیگر اینکه تصویر مرگ خیلی خشن و سخت نیست.

در مورد تنهایی هم باید بگویم جنس تنهایی در این شعرها بیشتر تنهایی حاصل از ندیده شدن است. مثل آنچه در «چهارگانه حرف نزدن» می‌خوانید که اتفاقاً مخاطب‌های زیادی داشته‌است و گمان می‌کنم علت آن، تجربه‌های مشابهی است که حاصل کمبود وقت و سرعت و شتاب جهان معاصر است. انگار اغلب آدم‌ها دیگر وقت ندارند در چشم‌های هم نگاه کنند و حرف‌های همدیگر را بشنوند.

■ در این مجموعه از پیش گرفتن، فرآیندهای پیچیده برای شعرها و استفاده از تخیلی پیچیده، انتخاب زاویه دیدهای متفاوت و استفاده از ایده‌های روایی متنوع تن زده‌اید، آیا برای اینکه مجموعه‌ای از شعرهای ساده و همه فهم ارائه کنید، تن زدید؟

در سؤال‌ها چند چیز را با هم بیان کرده‌اید که لازم می‌بینم برای پاسخگویی روشن آنها را از هم جدا کنم. فرآیندهای پیچیده برای شعرها، دیگر استفاده از تخیل پیچیده، نکته بعد انتخاب زاویه دید متفاوت و استفاده از ایده‌های روایی متفاوت. در مورد موضوع اول نظر شما درست است. نیازی ندیدم فرآیندهای پیچیده‌ای اتخاذ کنم. این نگرش من است و اصولاً معتقد به فرآیندهای پیچیده نیستم. در مجموعه جدیدم که در سال جاری به بازار خواهد آمد در فرم‌ها تغییرهای زیادی در جهت موسیقی بیش‌تر در شعرها دارم و پس از عرضه قابل نقد است اما در آنها هم علاقه به فرآیندهای پیچیده نداشته‌ام. البته باید بگویم تا امروز، چون در طول زمان همه چیز قابل تغییر است. دوم در مورد تخیل پیچیده گمان می‌کنم اگر پیچیده را به تخیل دور از دسترس یا تازه و بدیع معنا کنیم؛ می‌شود این مجموعه را از این نظر قابل تأمل دانست اما اگر منظور از پیچیده، غامض و غیرقابل فهم باشد که قطعاً این مجموعه از این نوع پیچیده پنداری بری است.

و اما موضوع سوم وانتخاب زاویه دید متفاوت که می‌شود با مثال، زوایای دید را در شعرها بررسی کرد و انواعی در مجموعه دارد که نیاز به دسته‌بندی و بررسی دارد و در فرصتی مناسب می‌شود جداگانه به آن پرداخت. در مورد موضوع چهارم «ایده‌های روایی متفاوت» باید گفت. درمجموعه ایده‌های روایی متفاوت شکل گرفته است اما اینکه این ایده‌ها را به شکل روایت‌های تودرتو به کار نبرده‌ام و علت همه این‌ها البته علاقه به همه فهم بودن نیست. البته همین‌جا بگویم لزوماً همه فهم‌بودن را اگر همراه با ایجاد تعابیر متفاوت در اذهان مختلف بنا به ظرفیت‌های ذهنی مختلف باشد عیب نمی‌دانم؛ اما گمان می‌کنم در توضیح نوع روایت‌ها باید بگویم این شعرها بیش‌تر داستان‌واره‌هایی استعاره محور هستند که تصویر، تخیل، استعاره، نماد، شخصیت‌ها، صحنه و گاهی زاویه‌دید متفاوت را در اختیار یک روایت گسترش‌پذیر قرار می‌دهند.

ما، دیگری، من

درباره مجموعه شعر «درخت سؤال نمی‌کند، می‌افتد»

سجاد ایران‌پور

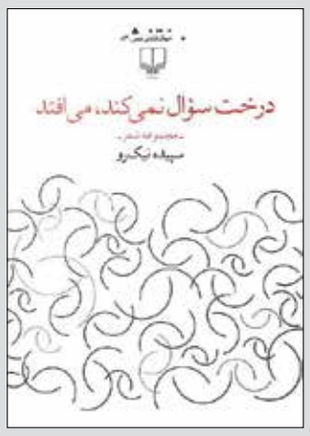

مجموعه شعر «درخت سؤال نمی‌کند، می‌افتد» مجموعه شعر سپید «سپیده نیک‌رو» است که «نشر چشمه» آن را چاپ کرده است. کتاب دارای ۵۸ شعر در سه بخش است:

■ بخش اول: درخت سؤال نمی‌کند، می‌افتد

سی و یک شعر که در بخش اول کتاب دسته‌بندی شده‌اند از لحاظ ساخت و معنا با هم در ارتباط کاملند که با توجه به ماهیت تحولات شعر امروز اتفاقی بسیار مبارک است. تا روزگار معاصر عملاً درکی از طبقه‌بندی موضوعی یا زمانی شعرها وجود نداشت و این امکان نو حتی امروز نیز توسط بسیاری از شاعران نادیده انگاشته می‌شود؛ اما شاعر این مجموعه به این درک رسیده که می‌تواند با دسته‌بندی کردن شعرهایش معنا ایجاد کند و مخاطب خود را در سردرگمی رها نسازد. این تلاش آگاهانه نشان می‌دهد مؤلف از کتابش شناخت دارد و کمترین فایده این شناخت سردرگم نشدن مخاطب است. مخاطب با خواندن چند شعر درمی‌یابد که چیز مشترکی در شعرها هست که باید آن را بیابد. «دغدغه و مشکلات ایرانیان معاصر» مهم‌ترین دغدغه شاعر در بخش اول است. او به بیان مسائلی می‌پردازد که همه ما به نحوی با آن در زندگی روزمره روبه‌رو هستیم و همیشه از آن می‌ترسیم. زمینه شعرهای این بخش تاریک و محتوای آنها «اعتراض»، «مرگ»، «خشونت» «پیامدهای زندگی شهری و مدرن» و «تنهایی و شکست رابطه» است.

برای مثال شعرهای شماره یک، پنج، هفت، نه، ده، چهارده، هفده، بیست، بیست‌وسه، بیست‌چهار، بیست‌وهفت، سی و سی‌ویک را بخوانید.

■ بخش دوم: برای دوست داشتنت برمی‌گردم

از اسم این بخش می‌توان حدس زد که شعرها باید زمینه‌ای عاشقانه داشته باشند. از ۱۵ شعر این بخش ۱۲ شعر کاملاً عاشقانه هستند و دو تا از آنها (شعر ۴۶ و ۴۴) ارتباطی تلویحی با عشق و رابطه دارند. مثلاً شعر شماره ۴۴ از تنهایی فردی می‌گوید که باید روی مبل بخوابد و در شعر شماره ۴۶ نیز شاعر از فرد دومی می‌خواهد که «با چاقو طنابی را ببرد» که اشاره مستقیم به اصطلاح «طناب بریدن» یا «بند بریدن» یا همان قطع رابطه دارد. همچنین تمامی شعرهای مجموعه بوی تند و شدید تنهایی دارند. موضوع مهم دیگر، بحث‌های تکنیکی و زبانی در قسمت دوم این کتاب است. شعرها به مراتب از شعرهای قسمت اول استعاری‌تر و تکنیکی‌تر هستند و شاعر سعی می‌کند کفه ترازو را بیشتر به سمت زبان و توجه به نوع بیان سنگین کند. دلیل آن هم این است که مسائلی که در بخش اول کتاب مطرح شد مسائلی تقریباً نو در ادبیات فارسی هستند و هنوز آنقدر که بایسته و شایسته است به کلیشه‌های موضوعی و بیانی تبدیل نشده‌اند و دست شاعر برای سرودن بسته‌تر است. چرا که بینامتن‌ها و پیشامتن‌های کمتری در اختیار دارد و این امر باعث می‌شود کشف تازه در تخیل مخاطب، ماهیت شعر را رقم بزند؛ اما در مقابل در بخش دوم کتاب موضوع اصلی عشق است و عشق هم یکی از نخستین و اصلی‌ترین موضوع‌های ادبیات فارسی است و به دلیل وجود شعرهای بسیار و نوآوری‌های گوناگون، ظرفیت‌های شعر محدودتر است و شاعر برای اینکه شعر عاشقانه موفقی بسراید باید تکنیک‌ها و تصاویر و استعاره‌ها و تشبیه‌های تازه‌تری بسازد تا در برابر شعرهای موفق عاشقانه دیگران حرفی برای گفتن داشته باشد که باید گفت موفق بوده‌است. شاعر اصولاً در این بخش، شاعری تشبیه‌ساز و استعاره‌ساز است و مثال‌های بسیاری گواه این مدعاست که در این مجال اندک نمی‌گنجد. غیر از تشبیه و استعاره یکی دیگر از شگردهای «سپیده نیک‌رو» برای فرار از کلیشه‌های عاشقانه، خلق فضاهای رویاگونه و ناواقعی است؛ اما این خلق‌ها به گونه‌ای نیست که مخاطب‌گریز باشد و فهم‌ناشدنی. برای درک بیشتر این بخش به شعرهای: ۳۲ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۹ و ۴۱ و ۴۵ رجوع کنید.

■ بخش سوم: خورشید از نام کوچک من حرف می‌زند

می‌دانیم به روشنایی کوتاه قبل از طلوع کامل خورشید، سپیده می‌گویند. سپیده مقدمه‌ای است بر صبح و نام کوچک شاعر. شاعر زنی است که خود را با جان‌بخش جهان «خورشید» از یک جنس می‌داند و اعتقاد دارد خورشید است که او را بیان می‌کند از دیگر سو صدا زدن انسان‌ها با نام کوچک نشانی از صمیمیت است و می‌توانیم به این نتیجه برسیم که شاعر طبیعت را دوست صمیمی خود می‌بیند. پس تا اینجای کار می‌توانیم نتیجه بگیریم سه نکته باید در این ۱۲ شعر پررنگ باشند و آن سه موضوع «سپیده نیک‌رو»، «جهان و طبیعت» و «پیوند این دو باهم» است. البته شعرهای این بخش مانند فرآیند طبیعی پدیده «سپیده» بسیار کوتاهند. شعرهای ۴۷ و ۴۸ و ۵۳ و ۵۵ مستقیماً با طبیعت در ارتباط هستند و شاعر سعی در کشف تازه در طبیعت و معنا بخشیدن به بی‌معنایی جهان دارد. شعرهای ۴۹ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ نیز همگی موضوعشان پیوند و صمیمیت شاعر با طبیعت است. پس از این بررسی‌ها و مشخص کردن موضوع‌های اصلی هر سه بخش کتاب؛ می‌توان نتیجه گرفت بخش اول کتاب با نام «درخت سؤال نمی‌کند، می‌افتد» بیشتر به رابطه‌های اجتماعی شاعر اشاره دارد. مؤلفه‌هایی که در این بخش وجود دارند به مسائل اجتماعی تأکید می‌کند و شاعر خودش را اجتماعی می‌بیند (خود و اجتماع). در بخش دوم کتاب با توجه به اینکه زمینه شعرها عاشقانه است شاعر خودش را در برابر رابطه‌های شخصی‌اش و نه اجتماعی‌اش می‌بیند و سعی دارد مشکلات میان‌فردی یا زناشویی یا عاشقانه را بیان کند (خود و دیگری) و در نهایت در بخش آخر شاعر خودش را در برابر خودش می‌بیند و شعرها بیشتر جنبه شخصی دارند و طبیعت در آن بسیار پررنگ است و گویی شاعر به درون خود می‌خزد (خود و خود).

گزارش تحلیلی

تحلیلی از پدیده موسوم به «تب نویسندگی» در میان نسل جوان

روح نویسندگی زخمی است

زهرا کبیری

دغدغه نوشتن این روزها بین نسل جوان ایران بیداد می‌کند؛ کشوری که سرانه مطالعه‌اش در برخی آمارها حتی دو دقیقه در روز اعلام شده است چگونه می‌تواند این همه نویسنده داشته باشد؟ خوب که نگاه کنیم بین این دو موضوع رابطه بسیار تنگاتنگی می‌بینیم چگونه در جامعه‌ای که کتابخوان ندارد این همه نویسنده فعالیت می‌کنند. طبیعتاً فردی که اشتیاق به نوشتن دارد باید مطالعه بسیار زیادی داشته باشد تا بتوانند اثری خوب و با کیفیت خلق کند. این روزها فضای مجازی اکثر آدم‌ها را به سمت نوشتن و برگزیدن نویسندگی به‌عنوان یک حرفه سوق داده است. نمی‌توان به‌طور قطعی به مثبت یا منفی بودن این اتفاق رأی داد. شاید تعداد بسیار زیادی از کتاب‌های بی‌کیفیت چاپ شده محصول این تب باشند وشاید بشود از میان این آدم‌های قلم به دست گرفته نویسندگانی موفق بیرون کشید. البته هدایت و کنترل و استفاده‌های درست از استعدادهایی که سعی می‌کنند برای خود فرصت شکوفایی ایجاد کنند حتماً باید دست کاردان باشد و این نقطه مقابل چیزی است که ما از آن به «تب نویسندگی» یاد می‌کنیم.

اگر بخواهیم یک آسیب شناسی مقدماتی داشته باشیم باید از شبکه‌های اجتماعی، دلایل روان شناسانه، سهولت انتشار کتاب با سرمایه شخصی و ناشرانی که دغدغه‌ای جز سود ندارند به‌عنوان عوامل اصلی پدیده‌ای یاد کنیم که تب نویسندگی را در ایران فراگیر کرده است...

■ قصه‌های شنیده‌نشده فریاد می‌شوند

در بین عوامل فوق، دلایل روان شناسانه به نظر مهم‌ترین دلیل کشش نوشتن برای نسل جوان است. سیامک گلشیری از جمله کسانی که نویسندگی شغل اصلی اوست، فراگیر شدن نوشتن را به دلایل روان شناسانه بسط می‌دهد و در این باره می‌گوید: «به گمان من تب نویسندگی در ایران، پیش از هر چیزی، دلایل روان شناسانه دارد. باید دید برای چه تمام کسانی که دارید از آنها حرف می‌زنید، تصمیم گرفته‌اند نویسنده شوند. بدون شک عده‌ای از آنها به‌دنبال آن هستند که داستان زندگی‌شان را تعریف کنند. داستانی که احتمالاً در این جهان پرهمهمه، کسی به آن گوش نداده. به‌خاطر همین تصمیم گرفته‌اند برای خودشان



مخاطب دست و پا کنند. بعضی هم به‌دنبال شهرت هستند که هیچ اشکالی هم ندارد.» اظهارات گلشیری، موضوعی آشنا برای تمام کسانی است که این روزها سری در شبکه‌های اجتماعی دارند. می توان مابین صفحات مجازی بخوبی مشاهده کرد که چه طور میل شهرت و نیاز به دیده شدن واحساس همدردی قلم‌ها را به حرکت می‌اندازد. او همچنین معتقد است که می‌توان با این موج به بالا رفتن آمار مطالعه در کشور کمک کرد. در بین اظهاراتش که از تجربه‌های وی در زمینه تدریس نویسندگی ناشی می‌شود می‌گوید: «میان نگاه آدم‌هایی که در زندگی‌شان ۱۰ رمان خوانده‌اند و آنهایی که نخوانده‌اند فرق هست. رمان از ما انسان‌های فرهنگی می‌سازد.» وی معتقد است که می‌توان با فرصت تلقی کردن این افراد، آموزش‌های درست و اصولی را به آنها عرضه کرد، شاید همگی نویسنده نشوند اما قطعاً نویسندگان جوان به اشتباه های خود پی می‌برند و بقیه به مرور زمان راه خود را پیدا می‌کنند.

استفاده درست از استعدادها نیازمند سازوکارهای اصولی است. اگر برای آدم‌هایی که به نوشتن علاقه دارند بسترهای آموزشی مناسب شکل بگیرد شاید پولی که در راه چاپ کتاب توسط خیلی‌ها به ناشران پرداخت می‌شود در کلاس‌های نویسندگی خرج شود، در این صورت است که مطالعه بین نویسندگان جوان بالا می‌رود و در نوشتن از تجربه‌های کسانی که سال‌ها در این عرصه فعالیت کرده‌اند بهره می‌برند واین تعامل منجر به افزایش کیفیت آثار و هدایت درست این مسیر می‌شود.

■ ناشران مسئولند

نشر کتاب با سرمایه شخصی یکی از عواملی است که ممکن است به تب نویسندگی در ایران دامن بزند. ناشران که در قبال گرفتن پول به چاپ کتاب می‌پردازند باعث افت کیفیت کتاب‌ها نیز می‌شوند. علیرضا رئیس دانایی مدیر انتشارات نگاه که همواره بر کیفیت کتاب‌هایش تأکید داشته است می‌گوید: «نشر فعالیتی اقتصادی فرهنگی است و ناشر کسی است که براساس تمایلات خود با داشتن سرمایه دست به این کار می‌زند. ناشر حرفه‌ای معمولاً سفارش دهنده تولید اثر است و اگر سفارش گیرنده هم باشد این کار را با تحقیق و بررسی انجام می‌دهد.» وقتی صحبت از انتشار کتاب با سرمایه شخصی می‌شود می‌گوید: «گرفتن پول از صاحب اثر برای چاپ آن کار غیر حرفه‌ای است، حتی پا را پیشتر می‌گذارم و می‌گویم نوعی دلالی و واسطه گری است و ربطی به کار نشر ندارد. در انتشارات نگاه به‌طور متوسط روزانه ۱۰ تماس از صاحبان آثاری داریم که حاضرند برای چاپ کتاب شان هر هزینه‌ای را به گردن بگیرند. اما جواب ما به تمام آنان یک کلمه است: نه! زیرا هویت کار فرهنگی ناشر با این روش زیر سؤال می‌رود.» میان سخنانش درباره جوانانی می‌گوید که در خلوت خود کاغذهایی را سیاه و فکر می‌کنند با چاپ آن یک شبه مشهور خاص و عام می‌شوند، نه تنها این‌گونه نمی‌شود که فقط باعث ایجاد هزینه برای خانواده خود و سود ناشران غیر حرفه‌ای می‌شوند. رئیس دانایی از اداره کتاب گله‌مند است؛ این مرکز نسبت به کلمات حساسیت بیش از حد نشان می‌دهد اما در این مورد کاملاً منفعل است و ناشران براحتی در ازای گرفتن پول به چاپ کتاب می‌پردازند. موضوعی که باعث ورود شمار زیادی آثار بی‌کیفیت به بازار کتاب شده و خوانندگان را بی‌اعتماد ساخته است. وی افزود: «ورود عوامل غیر حرفه‌ای در بدنه نشر، که آثارشان پر از ایرادهای ویرایشی و غلط‌های حروف نگاری و متونی است باعث کاهش کیفیت کتاب‌ها و افت شمارگان و دوری مردم از کتابخوانی و بحران در صنعت نشر شده است.» این مطالب را رئیس انتشارات نگاه در حالی می‌گوید که ناشران زیادی در قبال دریافت پول کتاب چاپ می‌کنند و وسوسه چاپ کتاب را در مشتاقان نوشتن کم تجربه برمی‌انگیزند.

حسن محمودی که خود نیز نویسنده است میان سخنانش از موضوع تازه‌ای با این مضمون می‌گوید؛ نویسندگی در کشور ما شغل محسوب نمی‌شود و دارای قوانین خاصی نیست. اگر نویسندگی به‌عنوان یک شغل در نظر گرفته می‌شد و دارای شرایط و ضوابط بود شاید امروز شاهد این موج فراگیر از نوشتن نبودیم در این صورت هر کس که میل به دیده شدن و نیاز به شنیده شدن داستانش داشت حداقل برای نویسنده شدن قلم به دست نمی‌گرفت. این وضعیت امروز ماست؛ وضعیتی که در آن هرروز به تعداد نویسندگان افزوده و از تعداد کتابخوان‌ها کاسته می‌شود. وضعیت امروز ما ما به معنای ناامیدی از آینده نیست، می‌توان امیدوار بود که با جهت‌گیری مناسب، بخشی از این خلاقیت‌ها در مسیر درست خودش قرار گرفته و ایران روزی شاهد برآمدن نویسندگانی مستعد از دل همین جویندگان نام باشد.